

شیخیه از اعتراض تا تأسیس فرقه مذهبی

دکتر محمد علی اکبری

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

بنا به باور جامعه‌شناسان دین‌پژوه، تمامی ادیان - اعم از وحیانی و غیر وحیانی - سیر تطور همسانی دارند؛ که از شکل خاصی در قالب گروه پراکنده‌ای از افراد و پاره‌ای آداب ساده عبادی شروع شده، سپس به سوی پیچیدگی و ساختارمندی خاصی سیر می‌کنند و همه چیز در آن‌ها به پایداری می‌رسد اما، با بروز شرایط نوین، پروتست‌ها (اعتراض) شکل می‌گیرد و چنانچه جنبه‌های تئوریک این اعتراض با موفقیت سامان پذیرد و تداوم داشته باشد، عاقبت به ظهور فرقه دینی منجر می‌گردد.

با نظر به باور فوق، در این مقاله، فرقه شیخیه - که از انشعابات مذهب شیعه و پیرو شیخ احمد احسائی می‌باشند - مورد بررسی قرار می‌گیرد و مراحل سه‌گانه اعتراض، چالش‌های درون‌گروهی و تأسیس رسمی فرقه مذهبی، در آن دنبال می‌شود.

واژگان کلیدی: شیخیه، فرقه دینی، شیخ احمد احسائی، تشیع، صفویه، ملاصدرا، پروتست، فلسفه، مکتب اخباری، تصوف، صوفیان، سیدکاظم رشتی.

مقدمه:

بنا به باور جامعه‌شناسان دین‌پژوه، تمامی ادیان - اعم از وحیانی و غیر وحیانی - در

طول حیات تاریخی خویش، مراتب و مراحل نسبتاً همسانی را طی کرده‌اند. به نظر آنان، ادیان در آغاز مجموعه تعالیم و تجربیات باطنی خالصی بودند که از گروه پراکنده‌ای از پیروان و پاره‌ای آداب ساده تشکیل می‌شدند. با گسترش اجتماعی دین و کشیده شدن پای آن به عرصه‌های متنوع حیات اجتماعی، گونه‌ای انبساط ساختی - کارکردی در آن‌ها به وجود آمد و سپس به سمت ساختار دینی متکی بر سازمان و تشکیلات دینی (church) خاصی، با نظام باوری و رفتار قالبی معین، متحول شدند و این وضعیت، تا بروز شرایط نوین در زیر ساخت‌های اجتماعی، همچنان پایدار بود تا اینکه، با بروز تغییرات زیرساختی در جامعه، نیاز به تغییر و دگرگونی در دین و حتی نهادهای اجتماعی و سلسله مراتب دینی منبث از آن رخ نمود. پس از این مرحله است که "تمایلاتی" از سوی پیروان ادیان، یا گروهی از آنان، برای "قرائتی" تازه، و سازگار با اجتماعی نوین، از دین رخ می‌نماید؛ که عموماً با مقاومت‌های گسترده‌ای از سوی ارباب ادیان مواجه می‌شود. در این مرحله تمایلات انتقادی به اعتراض (protest) تبدیل می‌شود و شرایط اولیه برای پیدایش یک فرقه جدید فراهم می‌آید. حال، چنانچه پروتست‌ها بتوانند به جنبه‌های نظری (تئوریک) عوامل و عناصر تمایزبخش سامان بخشند و سازوکارهای عملی را برای تداوم حیات اجتماعی خویش به کار بندند، ادامه حیات آنان میسر و فرقه دینی (Sect) ظهور پیدا می‌کند.

بر این اساس، ادوار تاریخی فرقه شیخیه، از آغاز تا تأسیس یک فرقه مذهبی، را می‌توان بدین ترتیب بیان کرد:

۱- مرحله اعتراض؛

۲- مرحله چالش‌های درون گروهی؛

۳- مرحله تأسیس رسمی فرقه مذهبی.

پیش از پرداختن به مراحل یاد شده، می‌بایست چشم‌اندازی تاریخی به شرایط ظهور و تکوین این فرقه مذهبی داشت؛ از این رو، در ادامه سخن نخست به بررسی وضعیت

فکری جامعه ایرانی در آستانه ظهور شیخیه می‌پردازیم.

۱- نیم‌نگاهی به وضعیت اندیشه دینی در سده‌های دهم تا سیزدهم هجری

با آغاز سده سیزدهم هجری، دگرگونی‌های اساسی و عمده‌ای در حیات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران روی داد که، تا زمان حاضر، ویژگی پایدار و اساسی حیات جمعی ایرانیان به شمار می‌رود. البته پیشتر، در سده دهم تا سیزدهم، زمینه‌های ذهنی و عینی این دگرگونی کاملاً فراهم آمده بود. می‌توان گفت آنچه در تمامی عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی در سیزدهمین قرن از هجرت پیامبر (ع) رخ داد، ریشه در تحولات و فرآیندهای تاریخی که طی سه قرن پیش‌تر داشت. همه چیز با ظهور دولت دیرپای صفوی در سال‌های آغازین قرن دهم شروع شد. این امر پیامدها و تأثیرات فراوان و متنوعی بر جای گذاشت. به‌طور مثال از نظر سیاسی، صفویان انجام سیاسی خاصی را در چارچوب مرزهای معین جغرافیایی و تحت نام "ایران" پدید آوردند. اهمیت این کار نزد برخی از مورخان تا بدان پایه است که آنان را نخستین مؤسس "دولت ملی" در ایران دانسته‌اند. (هیئتس، ص ۱۲) بی‌گمان یکی از مهم‌ترین پیامدهای تأسیس و استقرار دولت صفوی رسمی شدن مذهب شیعه اثنی‌عشری، پس از چندین قرن کشمکش در قلمرو جغرافیایی ایران، بود. اگرچه این کار به راحتی صورت نپذیرفت و با مقاومت‌های پراکنده‌ای نیز همراه بود،^۱ ولی اعلام رسمیت مذهب شیعه، در کنار برخی اقدامات سیاسی دیگر، پایه‌های شکل‌گیری "هویت نوین ایرانی" را فراهم ساخت. بدین ترتیب، از نظر مفهومی، بازسازی نوینی در مفهوم "ایران" و "انیران" صورت پذیرفت و اندک اندک زیرساخت‌های مفهومی زایش "ملت" به معنای مدرن آن پدید آمد. فارغ از برخی تمهیدات نظری و راهبردهای عملی خواجه نظام‌الملک در قرن پنجم - که نتایج پایداری دربر نداشت - این صفویان بودند که با به‌کارگیری دو عنصر "پادشاهی متکی بر قره ایزدی" و "دین صاحب شریعت اسلام و مذهب تشیع"، ساختار سیاسی همساز با "روح ایرانی" به وجود آوردند. (هیئتس، ص ۳۰-۱۴) از این

حیث، صفویان تنها با گذشته‌های دور، یعنی با سلسله ساسانیان، قابل مقایسه هستند. از سوی دیگر، اعلام رسمیت مذهب تشیع موجبات دگرگونی‌های عمیقی را در سازمان اجتماعی شیعیان، خصوصاً روحانیون شیعی، و اندیشه شیعی فراهم آورد. علی‌رغم خواستگاه اولیه شاه اسماعیل اول صفوی - که خواستگاهی صوفیانه بود و نیز با تکیه بر اقتدار دینی - سیاسی خود به عنوان "مرشد کامل" (زرین‌کوب، ص ۲۲۷) به قدرت سیاسی دست یافته بود - ولی ضرورت‌های سیاسی و اجتماعی، اندک‌اندک، صفویان را به سوی فقیهان و علمای شیعه سوق داد تا آنجا، که به روزگار شاه طهماسب، محقق کرکی بنای مشروعیت سیاسی نهاد حکومت و توسعه نقش سیاسی و اجتماعی تشیع و، ملاً روحانیون شیعی، راعماری کرد از این روست که از وی به عنوان "جامع مقاصد پیشینیان و مؤسس مطالب پسینیان و مجدد مذهب حق" یاد کرده‌اند. (تنکابنی، ج ۲، ص ۳۴۶).

پس از آن، طی سده یازدهم، نهاد اجتماعی‌گسترش یافته روحانیون شیعی تجدید بنا گردید و با نهاد سیاسی پیوندهای معین و سازمان‌یافته‌ای پیدا کرد و مناصبی چون ملاً باشی، صدر، شیخ الاسلام، قاضی، مدرس و پیشنهاد به عنوان مناصب رسمی پدید آمد. (تذکر الملوک، ص ۲ به بعد) به علاوه، تکاپوی علمی و چالش‌های فکری روحانیون شیعی به نحو اللهیات تشیع و توسعه کمی و کیفی مباحث اعتقادی یاری فراوان رساند. دو شاخه اصلی این توسعه، یکی توسعه "فقه و کلام" بود که عمدتاً با کوشش علمای برجسته‌ای چون: محقق کرکی، شیخ بهایی، خاندان مجلسی - به ویژه خود مجلسی - همراه بود، دیگری، اندیشه‌های فلسفی تشیع بود که با حضور فیلسوفانی چون: میرداماد، ملاصدرا، میرزا ابوالقاسم فندرسکی اوج گسترش اندیشه فلسفی این دوران را در پی داشت؛ دستاورد این دانشمندان "مکتب فلسفی اصفهان" را پدید آورد. (کورین، تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۷۶).

به هر روی منازعات فکری و فرقه‌ای در درون تفکر شیعی، طی قرون دهم تا

سیزدهم، منجر به تبلور چهار نحله فکری شد؛ این نحله‌ها عبارت بودند از: "تفکر فلسفی"، "اخباری"، "عرفانی" و "اندیشه فقهی اصولی". البته پر واضح است که این نحله‌های فکری، کم و بیش، از قرون چهارم به بعد، شکل گرفته بود، ولی طی این سه قرن به دلیل ضرباهنگ سریع تحولات تاریخی راهی را پیمود که در پایان قرن یاد شده به تکامل درخوری دست یافت.

الف. اندیشه فلسفی:

در فاصله سه قرن یاد شده - خصوصاً عصر صفوی - شاهد انتشار آراء فلسفی پراهمیتی هستیم که بنای عظیم آن بیشتر به نظام‌های فلسفی بزرگ غربی در آغاز سده نوزدهم شبیه است. (همانجا) نخستین و مشهورترین چهره فلسفی محمدباقر استرآبادی، معروف به "میرداماد" (وفات ۱۰۴۰ ق)، پایه‌گذار مکتب فلسفی اصفهان، است و پس از وی میرزا ابوالقاسم فندرسکی (وفات ۱۰۵۰ ق)، و صدرنشین فلاسفه عصر صفوی، سپس صدرالدین محمد شیرازی، معروف به ملاصدرا، (۱۰۵۰-۹۷۹) می‌باشد. اهمیت ملاصدرا در تألیف پر توان اندیشه‌های مختلف فلسفی - و حتی ایجاد روح عرفانی - می‌باشد. از ملاصدرا مجموعه آثار عظیمی باقی مانده است که بالغ بر چهل و پنج عنوان است. ملاصدرا فیلسوف استحاله‌ها و تغییرات جوهری است. انسان‌شناسی او با معادشناسی شیعی - که به صورت انتظار ظهور امام دوازدهم، به عنوان انسان کامل، بیان می‌شود - مطابقت کامل دارد. (همان، ص ۴۸۲) در مقابل ملا، رجب‌علی تبریزی (وفات ۱۰۸۰ ق) قرار دارد که به اقلیم فلسفی متفاوتی تعلق دارد. وی با نظرات اساسی ملا، مانند: نفی فلسفه وجود، حرکت جوهری، وجود ذهنی و امثالهم مخالفت ورزید. رجب‌علی تبریزی، از همان آغاز، فلسفه وجودی را در مفهومی می‌پذیرد که مفهوم وجود را در اتصاف آن به وجود واجب و موجودات ممکن مشترک نمی‌داند، بلکه به تباین ذاتی آن اعتقاد دارد؛ بنابراین تشکیک در مفهوم ممکن را روا نمی‌داند و آن را صرفاً اشتراک لفظی می‌پندارد و از این رو، وجود به صرفاً بر وجود مخلوق اطلاق

می‌شود؛ لذا معتقد است که وحدت وجود، در معنایی که بر اشتغال وجود خالق و مخلوق دلالت داشته باشد، درست نخواهد بود. هانری کوربن، در گزارش اندیشه‌های رجب‌علی تبریزی، معتقد است که "وی در این مورد راه حکمت اسماعیلی را می‌پیماید و با حکمت مکتب شیخی هم‌سخن خواهد بود." (همان، ص ۷ - ۴۸۲) توجه به اندیشه‌های رجب‌علی تبریزی و نقد وی از تفکر صدرایی از این حیث اهمیت فراوان دارد که شیخ احمد احسائی بعدها به اندیشه وی بسیار نزدیک می‌شود و در سلسله مخالفان ملاصدر اقرار می‌گیرد و تقریباً همان انتقادهایی را به ملاصدر اوارد می‌کند که پیشتر رجب‌علی تبریزی مطرح کرده بود. با این حال باید دانست که مکتب فلسفی ملاصدر - که شرع و عقل و عرفان را درهم آمیخت - بر روح اندیشه عقلانی فیلسوفان شیعه تأثیری تمام داشت و شیخ نیز در سده سیزدهم از آن برکنار نبود. براون، اقبال و گیپ بر این باورند که "کیش شیخی" بیشترین تأثیر را از نظر مباحث فلسفی از مکتب صدرایی پذیرفته است. (حائری، ص ۸۸)

ب. رویکرد اخباری:

بر خلاف نظر صاحب "روضات الجنات"، که محمد امین بن محمد شریف استرآبادی (وفات ۱۰۳۳ ق) را بنیان‌گذار "مکتب اخباری" می‌داند، (استرآبادی، دانش‌نامه شاهی، برگ سوم) تفکر اخباری پیشتر شکل گرفته بود و به دست استرآبادی و پسرش، و سپس برخی دیگر از فقیهان دوره صفوی، دوباره زنده شد و پیروان فراوانی پیدا کرد. به هر روی، می‌توان عصر صفوی را دوران تجدید حیات و توسعه اندیشه اخباری دانست. استرآبادی اساسی‌ترین بنیادهای اندیشه اخباری را در کتاب مشهور خود، فوائد المدینه، جمع‌آوری کرده است. از نظر استرآبادی، اخباری به کسی گفته می‌شود که "حکم خدا و تحصیل مقام شناخت ربوبی را از روی کلام عصمت کرده" و التزام به این امر دارد که "عادة متمسک به احادیث عصمت شوند و از فن کلام و فن اصول فقه که از روی افکار عقلیه تدوین شده و فن فقه

که از روی استنادات خلفیه تدوین شده، دوری کند." (همانجا) استرآبادی می‌گوید: "این دو بار تحریف شد، یکی هنگام مرگ پیامبر (ص) و ماجراهای پس از آن، و دیگر از هنگام تدوین قواعد اصولی در دین." (استرآبادی، فوایدالمدینه، برگ ۷۷-۷۶) وی دربارهٔ عصر غیبت معتقد است که این عصر دورهٔ "فترت تاریخ" است و تمامی جریاناتی که تنها به "عقول" خویش تکیه زده‌اند و نسبت به مسألهٔ فترت از ائمه هدی و "صاحب" آن یاری نخواستند و اقتباس نکردند، دچار افراط و تفریط شده‌اند. (همان، برگ ۱۱۷) همان‌طور که پس از این خواهد آمد، این بخش از اندیشه‌های اخباری بر دیدگاه شیخ احمد، خصوصاً آنجا که "علم" را باید صرفاً از "صاحب" آن، یعنی از ائمه هدی، گرفت، تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است.

استرآبادی لبهٔ تیز حملات خود را، پس از مجتهدان، متوجه فیلسوفان می‌کند و آنان را پیرو سنیان می‌انگارد. (همان، برگ ۱۶۹) از نظر وی، دوانی و صدرالمآلهین اندیشه را به فقہرا برده‌اند و تعلیم و تعلم حواشی این مشککان، عقلاً و شرعاً، باید حرام دانسته شود. (استرآبادی، دانش‌نامهٔ شاهی، برگ ۲۸) استرآبادی با متصوفه نیز برخورد سختی داشت و آنان را خارج از دین می‌پنداشت. ملا محمد باقر مجلسی (۱۱۱۰-۱۰۳۷) یکی از پرنفوذترین و برجسته‌ترین علمای عصر صفوی است که سایهٔ اندیشه‌اش سراسر سدهٔ دوازدهم را تحت پوشش خود قرار داده بود. وی، به‌رغم دلبستگی‌هایی که در آغاز به دانش‌های عقلی داشت، عملاً سر در گرو تفکر اخباری نهاد. مجلسی نیز همانند استرآبادی معتقد است که خداوند اگر مردم را در "عقول" خود مستقل می‌داشت، پیامبران را برای ایشان نمی‌فرستاد؛ بنابراین، در امور دین باید به احادیث مراجعه کرد. مجلسی، بر این اساس، عقیده دارد که "در امور به عقل خود متکی بودن و قرآن و احادیث متواتره را به شهادت ضعیفه حکماً تأویل کردن و دست از کتاب و سنت برداشتن" عین خطاست. (مجلسی، مجموعهٔ خطی شمارهٔ ۱۹۱۶، برگ ۳۷۴) وی، گرچه خود را اخباری نمی‌داند و مشی خود را بین اخباری و اصولی تعریف می‌کند و اصول و

قواعد کلیه‌ای را که از عموماً کتاب و سنت معلوم باشد و با نص تعارض نداشته باشد متبّع می‌داند، (همان، برگ ۳۴۷) در عین حال، جولان عقل در حیطة شرع و سپردن دین به دست عقل را نمی‌پذیرد. مجلسی در این میدان یک گام جلوتر از اخباریون است، ولی با اصولیون نیز فاصله‌ای بسیار دارد. تأثیر مجلسی بر اندیشه شیخ احمد و پیروان او، علی‌الخصوص از لحاظ اعتماد تامّ و تمام به روایات و مبنا قرار دادن آن در استخراج "حکم" شرعی، کاملاً مبرز و آشکار است.

مجلسی، همانند استرآبادی، با صوفیان برخوردی سخت داشت. تنکابنی می‌نویسد: "قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و ضلّا بود، همه آنها را دفع و قمع و اصول آن شجره را قلع فرمود." (تنکابنی، ص ۲۰۵)

چیرگی اندیشه اخباری و اخباریان بر حوزه اندیشه شیعی، در عصر صفوی، به حدّی بود که فیلسوفان نمی‌توانستند به راحتی اندیشه‌های خود را ابراز دارند. محمدصادق اردستانی (وفات ۱۱۳۴ هـ)، فرزند معزالدین اردستانی، از هواداران اندیشه فلسفی این دوران بود. معزالدین از عرفای سده یازدهم بود که پس از سخت‌گیری بر فلاسفه این دوران از ایران به هند گریخت و به عبدالله قطب‌شاه پناه برد. در همین دوران بود که میرفندرسکی نیز به هند و ملاصدرا به غارکهک پناه برد. پس از درگذشت معزالدین، فرزندش صادق اردستانی راه پدر را پی گرفت و شاگردان او را دوباره در اصفهان گرد آورد. مجلسی دوّم بر او سخت گرفت و او را به اتهام "عرفان‌گرایی" از اصفهان تبعید کرد. به هر روی، نحله اخباری پس از سقوط سلسله صفوی به حیات خود ادامه داد و، با انتقال علما از اصفهان به عتبات، کانون اندیشه اخباری نیز به عراق عرب منتقل گشت.

ج. تفکر اصولی - فقهاتی:

نخستین نمایندگان این نحله فکری ملا عبدالله شوشتی و مقدس اردبیلی و محقق کرکی (وفات ۹۴۰ هـ) بودند، اما مجدد و احیاگر حقیقی این نحله فکری را باید آقامحمدباقر

بهبهانی (۱۲۰۸-۱۱۱۷ هـ) دانست که در سال‌های پایانی عصر صفوی به دنیا آمد. وی به روزگار سقوط صفویان و در دوران نادر و کریم‌خان زند به نبرد با سیطره اخباریان برخاست. البته باید دانست که تلاش‌های وی علیه تفکر مسلط اخباری، نه در دوره صفوی، بلکه به روزگار افشاریان و زندیان واقع شد و وضعیت این نحله فکری را در عصر صفوی، خصوصاً از دوره میانی تا پایان کار صفویان، باید نامطلوب توصیف کرد. به‌طور خلاصه، این دوره روزگار غلبه و سیطره اخباری‌گری و، در نتیجه، ایام تلخکامی و خانه‌نشینی و مهر به لب داشتن تفکر اصولی شیعی بود.

اجتهاد در تشیع از زمان کلینی (وفات ۳۲۹) نوعی بدعت شمرده می‌شد و مجتهدان متهم شده بودند که مشارب عقلانی سنت، از نوع حنفی، را پذیرفته‌اند. نقل بر عقل کاملاً رجحان یافته بود. بهبهانی در مبارزه با اخباریون از وسایل گوناگونی استفاده می‌کرد و گاه مناظره به خشونت پایان می‌گرفت. شیخ جعفر نجفی، صاحب کاشف‌الغطاء، می‌نویسد که همیشه گروهی مسیر غضب بهبهانی را همراهی می‌کردند. (الگار، ص ۱۱) موضوعی که دارای اهمیت فراوان است، شکست اخباریون در نبرد با اصولیون می‌باشد. شاید علت این امر آن بود که روح زمانه خردورزی را در تمامی شعب تفکر بشری، و به تبع آن در اندیشه دینی، اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. اجتهاد در گوهر خود حق دخالت عقل را در فهم آموزه‌های دینی مسلم می‌دانست و همین امر نگرشی اصولی را قادر می‌ساخت تا در برابر هجوم اندیشه‌های نوی که از مبادی تفکر فرنگ برمی‌خاست، انعطاف به خرج دهد و حتی به نحوی آموزه‌های دینی را عقل‌پسند، و یا به‌صورتی عقل‌پسندانه، ارائه نماید. البته باید متذکر شد که بهبهانی و سایر پیروان نحله اصولی فقهاتی نیز، همچون اخباریون، با صوفیه عناد خاصی داشتند.

مکتب تصوف:

برخلاف مبالغه مشهوری که درباره وضعیت تصوف در دوره صفوی شده است،

صوفیان، با آن که خود از طریق نهضت گروهی از صوفیان زمان خود به قدرت رسیدند، صوفیه را به اقسام سختی و خشونت تعقیب کردند و آنان را به جلای وطن و نفی بلد و قتل و مؤاخذه محکوم کردند.

تصوف در آن زمان بازار و خط سیر خاص خود را داشت و غیر از سلسله صوفیه دو سلسله عمده دیگر نیز، به نام سلسله نعمت‌اللهی و سلسله نوربخشیه، رونق درخور توجهی داشتند. (زرین کوب، ص ۲۳۲ و بعد) غلبه فقها و متشرعه و مخالفت شدید آنان با حکما و صوفیه در عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین عرصه را بر صوفیان تنگ کرد و دوره فشار و سرکوب آنان جدیتی تمام یافت. در اواخر عهد صوفیه، امناء حکومت و اطرافیان "مرشد کامل" دیگر علاقه‌ای به نشر طریقت نشان نمی‌دادند و ارتباط آنان با حکومت طریقه را در وضعیت احزاب حاکم در دوران انحطاط حکومت قرار داده بود. نعمت‌اللهیه دیگر فعالیت قابل ملاحظه‌ای نشان نمی‌داد و نوربخشیه در حدود کاشان و نطنز و نائین و قم و اصفهان به‌طور پنهانی مشغول فعالیت بودند.

تنزل تصوف و فعالیت صوفیان، پیش از آنکه ریشه در عدم گرایش اجتماعی نسبت به این نحله داشته باشد، بستگی فراوانی به سیاست سرکوب و ارعاب متشرعان و فقیهان داشت؛ که در این روزگار - خصوصاً در عصر پایانی حکومت صفوی - نفوذی تمام بر شاه و نظام حکومت داشتند. اما در عهد افشاریه، و سپس، در روزگار زندیان، صوفیان جانی دوباره گرفتند و دو سلسله مهم ذهبیه و نعمت‌اللهیه احیا شدند و سرزندگی خاصی از خود نشان دادند. در دوران آرامش کوتاه مدتی که به هنگام فرمانروایی کریم‌خان زند آغاز شد، صوفیانی که در پی آزارهای عصر پایانی صفوی به دکن (منطقه‌ای در هند) سفر کرده بودند، هم زمان با علمایی که کم‌کم از عتبات به ایران برمی‌گشتند، به ایران مراجعت کردند. برخورد کریم‌خان با گرایش‌های صوفیانه، بنا بر ملاحظات سیاسی، گوناگون بود. او از سویی به بازسازی ساختمان بقعه‌های درویشان پرداخت و از سوی دیگر، زیر فشار روحانیان و متشرعان، معصوم علیشاه را، پس از سه سال فعالیت در

شیراز، به اصفهان تبعید کرد. (همایونی، ص ۲۴).

به هر روی، صوفی‌گری از دوران فرمانروایی کریم‌خان زند سرزندگی ویژه‌ای از خود نشان داد. این روند از آن رو اهمیت دارد که نشان می‌دهد با کاهش اقتدار روحانیان و متشرعان در سده دوازدهم، زمینه برای تکاپوی اندیشه‌ها و نحله‌های دیگری همچون تصوف و فلسفه فراهم آمد. این بازگشتی که در سال‌های پایانی سده دوازدهم و آغاز سده سیزدهم به سمت تصوف رخ نموده بود، باز هم از سوی فقها و مجتهدان این دوره، همچون اسلاف صفوی‌شان، با مخالفت شدید و خاصی مواجه شد و دعاوی مشایخ صوفیه دوباره باطل اعلام شد.

اکنون، جای آن دارد که به بحث آغازین خود بازگردیم و با مروری دوباره بر توصیفی که از وضع نحله‌های فکری در فاصله قرن دهم تا سیزدهم به عمل آمد، موقعیت اندیشه و تفکر شیعی را به هنگام تکاپوهای اولیه شیخ احمد احسائی، بنیان‌گذار فرقه شیخیه، روشن کنیم.

همان‌طور که پیشتر بیان شد، مهم‌ترین چالش‌های فکری و محصولات فرآورده‌های آن، فارغ از نوآوری‌های خاصی که علی‌الاصول در پی می‌آید، پاسخی به شرایط و مقتضیات زمانه بود یا لاقلاً انعکاس و پرتوی از آن در رهیافت شیخیه دیده می‌شود.

شیخیه مشخصاً میراث‌دار چهار نحله کلان فکری در درون قلمرو تفکر شیعی بود؛ هم از آن‌ها متأثر بود و هم به نوعی در برابر آنان مرزبندی و موضع‌گیری داشت. شیخ احمد تحصیلات خود را نزد اساتید بزرگی چون: آقاباقر وحید بهبهانی، سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر بن شیخ خضر و میرسید علی طباطبایی به انجام رسانید. اینان دست‌پروردگان مکتب اصولی بودند و شیخ بدین طریق تا حدودی تحت تأثیر اندیشه فقهی اصولی قرار داشت. از سوی دیگر، سنت تفکر اخباری نیز بر فضای تفکر شیعی سایه گستر بود و علی‌رغم پیروزی اصولیون، هنوز هم، بازار اخباری‌گری داغ بود. شیخ

احمد، که اتصال به معصومین را تنها راه نجات می‌پنداشت، مانند همه شیعیان معتقد بود که از طریق باطنی می‌توان به ائمه دسترسی داشت و مستقیماً به بنیان مرصوص الهی دست یازید. شیخ احمد در این اعتقاد خود تا بدانجا پیش رفت که خود را مظهر این توانایی دانست و حتی ادعا کرد که در کلمات وی حتی یک نکته نیز برخلاف فرمایش ایشان (معصومان) یافت نمی‌شود. (احسائی، شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۱، ص ۱۲) این بیان یادآور دیدگاه استرآبادی است که می‌گفت علم دین را از صاحب آن باید به دست آورد و نه از طریق دیگر. از سوی دیگر، مخالفت و رویارویی با اندیشه فلسفی و نگرش صوفیانه نیز میراثی بود که شیخ احمد آن را از اصولیون و اخباریون، بالاشتراک، دریافت کرده بود و روح زمانه وی، علی‌الخصوص در آموزش رسمی، مخالفت با این دو نحله را ترویج می‌کرد. در چنین فضای درهم و پراز ابهام و تنازع بود که شیخ پای گذاشته بود و همچنین قصد راه‌گشایی داشت.

مرکز تحقیقات مکتب علوم اسلامی

۲- مراتب تکوّن شیخیه

الف. مرحله اعتراض و جداسری

گرچه معمولاً زمان دقیق و روشنی برای آغاز دوران "اعتراض" نمی‌توان به دست داد، ولی، با کمی تسامح، روزگار شیخ احمد، بنیانگذار مکتب شیخی، را می‌توان مرحله اعتراض دانست. همان‌طور که پیشتر بیان شد، از نظر تاریخی، تحولاتی که در فاصله قرون دهم تا سیزدهم در درون تفکر شیعی و تشکیلات دینی آن صورت گرفت، شرایط را برای ظهور اعتراضاتی علیه مذهب رسمی شده تشیع - از درون - مساعد کرد؛ به نحوی که قرن سیزدهم را برای مذهب تشیع باید عصر چالش‌های درونی دانست. این چالش‌های درونی ریشه در منازعات مذهبی و رویارویی‌های دینی با حوزه مدنی فرنگ داشت. به هر روی، یکی از اعتراضات گسترده‌ای که طی این سده عرصه مباحث اندیشه‌ای و تشکیلات دینی شیعه (روحانیان) را دچار تکان‌های شدید کرد و انشعابات جدیدی در

درون این مذهب پدید آورد، اعتراضاتی بود که از سوی شیخ احمد احسائی به عمل آمد.

شیخ احمد از اهالی احساء و فرزند زین الدین بن ابراهیم بود که در ماه رجب ۱۱۶۶ هـ به دنیا آمد. (همانجا، ص ۱) وی پس از انجام تحصیلات اولیه در زادگاه خود، در ۱۱۸۶ هـ عازم کربلا و نجف شد. وی در آنجا به محضر اساتید بزرگی چون: آقا باقر وحید بهبهانی، سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر بن شیخ خضر و میرسید علی طباطبائی راه یافت (ابراهیمی، ج ۲، ص ۳-۲) و، در پایان تحصیلات رسمی، با نگارش شرحی تحت عنوان صراط الیقین (همان، ص ۱۸۵) بر کتاب تبصرة المتعلمین فی احکام الدین، اثر علامه حلی، از جانب آقا سید مهدی بحر العلوم، آقا سید علی صاحب ریاض و شیخ جعفر بن شیخ خضر به درجه اجتهاد نائل شد. البته، پیروان شیخ این روایت را نمی پذیرند و بر این باورند که گذشته از شیخ گمنامی که بر او در طفولیت صرف و نحو آموخت، شیخ احمد، در هیچ قسمت، به اسم، از استاد معینی که شاگرد معنوی آن استاد باشد، و لباس و مقام خود را مدیون او بدانند، ذکر نمی کرده است. می توان گفت که، در روایت شیخی، وی در زمره کسانی است که استاد دیگری جز ائمه هدی و الهاماتی که در عالم رؤیا و در حال یقظه از ائمه گرفته، نداشته است. (کورین، مکتب شیخی، ص ۲۵) بر همین اساس، وی اجازه نقل روایت و اجتهاد خود را، نه به واسطه طی مراحل آموزش رسمی، بلکه در خواب و از دست امام دهم، به نمایندگی از سوی دوازده امام، دریافت می کند. شیخیه، به همین ملاحظه، اعتقاد دارند که این "مقامات قدسی" بعدها به صورت تعلیمات، کتاب و رسائل وی تجلی کرد. وی خود نیز در شرح حال خود نوشته اش اعلام می دارد که حتی یک کلمه در کلمات وی بر خلاف فرمایش ایشان (ائمه هدی) یافت نمی شود. "اگر توضیح این مطلب را می خواهی، بی غرض باش و آنچه اظهار می کنم عین حقیقت است و حق است درست، زیرا هرگز سخنی نمی گویم مگر به استناد و اتکاء دلیل و مدرکی که مبدأ و منبع آن نزد ائمه اطهار است. (ابراهیمی، ج ۲، ص ۸-۸۵) " شیخ

دوبار به ایران سفر کرد: یک بار در ۱۲۲۱ ه و دیگر بار در ۱۲۳۴ ه. طی این سفرها با علمای ایران دیدار کرد و حتی به دیدار فتحعلی شاه قاجار شتافت و با وی روابط بسیار نیکویی نیز برقرار ساخت و طی دو رساله به نام خاقانیه و سلطانیه (احسائی، جوامع الحکم، ج ۲) به پرسش‌های اعتقادی وی پاسخ گفت. شیخ احمد در طول حیات خود، حدود ۱۳۲ اثر پدید آورد که محتوی و مضمون همه آن‌ها اعتراض بر "قرائت"‌های رایج از متون دینی و مذهبی بود. کتاب فهرست ابراهیمی آثار شیخ احمد را در نه فصل تقسیم‌بندی می‌کند: حکمت الهیه، اعتقادات شیعه، سیر و سلوک، اصول فقه، کتب فقهیه، تفسیرات قرآنی، فلسفه و حکمت عملی، کتب ادویه، رسائل متفرقه. احسائی در شرح کتاب الحکمة العرشیه (ص ۳۴۹) و شرح کتاب المشاعر (ص ۲۸۷) اعتراضات گسترده خود را بر رهیافت فلسفی علمای شیعه ابراز داشت و، به دلیل تعارض با تعالیم ائمه، عقاید فلسفی ملاصدرا و مکتب اصفهان را کفر تلقی کرد. وی، در شرح زیارت جامعه کبیره، آراء رایج درباره امامان شیعی را به باد انتقاد گرفت و قرائتی تازه از امامت شیعی به دست داد. اعتراضات شیخ احمد متوجه دو امر مهم بود: نخست اعتراضاتی که "قرائت" رایج از تفکر شیعی را نقد می‌کرد و متقابلاً مبانی دیگری ارائه می‌داد، دیگر اعتراضاتی که سلسله مراتب مذهبی یا تشکیلات اجتماعی اربابان مذهب شیعه را، با طرح "نظریه رکن رابع"، مورد هجوم قرار میداد. شیخ احمد، برای جلوگیری از عکس‌العمل شدید اربابان مذهب و تکفیر خود، با ظواهر عقاید رایج شیعه مخالفت شدید نمی‌کرد، ولی انتشار آراء شیخیه، و اعتراضات وی در برابر قرائت جاری، نهایتاً باعث حرکات شدیدی علیه وی و آراء و عقایدش گردید. تنکابنی مقابله روحانیون با شیخ را بر سر چند مسأله مهم می‌داند: نخست، اعتقاد وی به معاد روحانی یا، به قول خود وی، بدن غیر عنصری و، همین‌طور، معراج غیر جسمانی پیامبر؛ دوم، آراء و عقاید شبه‌غالی وی در مقام و اعتبار ائمه هدی و، سوم، طرح نظریه "رکن رابع" یا شیعه کامل و ناطق واحد و نوعی مقابله‌جویی با سلسله مراتب فقه‌های

شیعه. (تنگابنی، ص. ۵-۴۴) کنت دوگوبینو درباره علل بروز اندیشه شیخی و اعتراضات وی بر آراء رایج تعابیری دارد که چندان دور از واقعیت ماجرا نیست. وی در بخشی از اظهاراتش می‌گوید: "همان‌طور که فساد کشیش‌ها در قرون وسطی سبب شد که مذهب پروتستان و مذاهب دیگر در اروپا به وجود آید، همان‌گونه نیز فساد آخوندها و ملّاها در ایران باعث بروز مسلک‌های مذهبی چندی گردیده است." متعاقب اعتراضات گسترده شیخ احمد احسائی، گرد آمدن گروهی از طلاب و علما به دور وی زنگ خطر را برای اربابان مذهب شیعی به صدا درآورد. عکس‌العمل‌های اولیه روحانیون شیعه به دو صورت متجلی شد: نخست عکس‌العمل شدید ملّا محمد تقی برغانی (از علمای مشهور قزوین) که، پس از مباحثه‌ای با شیخ بر سر عقاید وی، شیخ را تکفیر کرد و عقاید او را نسوعی "تجدید نظر طلبی" و خروج از اصول و مبانی تفکر شیعی قلمداد کرد. (همان، ص ۴۴) پس از وی، آقاسید مهدی، حاجی ملّا محمد جعفر استرآبادی، آخوند ملّا آقای دربندی و شریف‌العلماء و آقاسید ابراهیم و شیخ محمد حسین، صاحب فصول، و شیخ محمد حسن نجفی، صاحب جواهر، شیخ را تکفیر کردند. (همانجا) عکس‌العمل دوم، که از سوی آقاسید علی صورت گرفت، با احتیاط و حزم اندیشی توأم بود. وی در پاسخ مراجعت طلبان و علما اظهار داشت که "ما فقیهیم و صاحب علم ظاهر و فهم کلام ایشان - شیخ - فوق علوم ظاهره است و از ما بر نمی‌آید." وی در برابر اظهار سائیلان اظهار داشتند که "به حق خدا که نفهمیدم به حق رسول الله نفهمیدم به حق علی بن ابیطالب نفهمیدم." (کرمانی، رساله هداية الطالبین، ص ۷-۴۶).

تکفیر شیخ، گرچه بر منازعات درون مذهبی شیعیان دامن زد، تأثیر چندانی بر حرکت رو به رشد اعتراض وی نداشت. پیروان سراسر ایران، یمن و قطیف و عراق، کتب و رسائل وی را سرمشق خود قرار دادند و، بدین ترتیب، نخستین نشانه‌های شکاف در پیکره مذاهب شیعی بروز کرد. با مرگ شیخ، در ۲۱ ذی‌العقده ۱۲۴۱ هـ منصب درس وی به سید کاظم رشتی رسید و حلقه پیروانش نیز به او گرویدند. مطابق روایت شیخی،

سید کاظم نیز به واسطه خوابی از وجود شیخ احمد احسائی آگاه می‌شود و بالاخره در یزد به محضر شیخ می‌رسد (کوربن، مکتب شیخی، ص ۴۴) و پس از آن مرید و همراه شیخ مفسر آراء وی شد. عصر سید کاظم برای شیخیه روزگار "تکامل اندیشه شیخی و تشدید منازعات علما با مکتب شیخی" بود. جنبش اعتراضی که شیخ احمد احسائی بنیان گذارده بود، توسط شاگردش، سید کاظم رشتی، توسعه یافت و پیروان شیخ وجوه تمایز خود را با اندیشه روحانیون شیعی قوام بخشیدند. حاج محمد کریم خان کرمانی، جانشین سید، درباره وی می‌گوید: "سید سند شارح علم شیخ و حلال مشکلات کتب ایشان و بیان کننده مقامات ایشان بودند و جمیع علم شیخ از ایشان بروز کرد لا غیر". (کرمانی، همان، ص ۷۲) و در جای دیگر می‌گوید: "ما نبض شیخ جلی پیرو سید سند بوده‌ایم و هستیم و انکار این معنی مثل انکار آفتاب است... چنان که نبی بودن حضرت پیامبر به معجزه و وحی معلوم شد و بودن حضرت امیر وصی به نص پیامبر معلوم شد". (همانجا) منابع شیخی آثار سید را حدود ۱۷۲ اثر عنوان کرده‌اند؛ که سید طی آن آثار دنباله‌رو حرکت اعتراض شیخ احمد بود و عقاید وی را شرح و بسطی تمام داد.

با گسترش مکتب شیخی، در دوره سید کاظم رشتی، بر شدت مقابله روحانیون نیز با پیروان شیخ افزوده شد. منابع شیخی از مجالس متعددی خبر می‌دهند که "اهل عناد و لجاج" بر پا کردند و سید را به مناظره و محاکمه کشاندند؛ به طوری که "همه مستعد قتل آن سید بودند. نهایتاً، زیر فشارهای شدید، سید را مجبور کردند که اعتراف کند: اگر عبارت شیخ، مبنی بر "انّ الجسد العنصری لا یعود"، به معنای نفی معاد جسمانی باشد، کفر است. بار دیگر، در حرم حضرت عباس اجتماع کردند و علم‌ها را ست کردند و، به اجماع و اتفاق، خواستند که سید را از شهر اخراج کنند و آقا سید مهدی مردم را برای اخراج سید تهییج کرد. غوغایان ادعا کردند که سید "منکر طریقه مجتهدین شده است و منکر کتاب و سنت گردیده است و مخترع مذهبی دیگر شده است." (کرمانی،

مجمع الرسائل فارسی، ص ۲۳۱)

ب. منازعات و چالش‌های درونی

با مرگ سیدکاظم رشتی، به سال ۱۲۵۹ قمری، دوران تازه‌ای از حیات مکتب شیخی آغاز شد. این دوره را باید روزگار مناقشات و نزاع‌های مدعیان جانشینی سیدکاظم و مکتب شیخی دانست. درحقیقت سیدکاظم رشتی مسئلهٔ باییت و ظهور امام را به نحوی به طلب و شاگردان خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام به سر می‌بردند و، از این لحاظ، خود را از زمرهٔ یاران حقیقی وی به‌شمار می‌آوردند و برای دست‌یابی به مقام باییت و نیابت و در جستجوی شیعهٔ کامل و تعیین رکن رابع عبادات سخت می‌کردند و ریاضت‌های شدید متحمل می‌شدند. به قول حاج محمد کریم‌خان کرمانی "بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت، و جزم بر امر سید کردند و از پی وحی ایشان برآمدند، و هرکس را محل مظنه می‌بیند طلب علاقه و کرامت می‌کند."

مکتب شیخی، در نخستین گام‌ها، خود با انشعابات گسترده‌ای روبرو شد. مورخین مدعیان جانشینی سیدکاظم را ۳۸ نفر اعلام می‌کنند که پس از مرگ وی هرکدام سر سلسلهٔ فرقه‌ای از مکتب شیخی شدند. (نجفی، ص ۱۴۴) از آنجا که پرداختن به تمام این انشعابات، نه در حوصلهٔ این بحث می‌گنجد و نه ضرورت چندانی دارد، ذیلاً به معرفی مهم‌ترین مدعیان مکتب شیخی، پس از مرگ سیدکاظم رشتی، می‌پردازیم:

۱ - حاج محمدکریم خان کرمانی (شیخیه کرمان)

حاج کریم خان پسر بزرگ ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار قوانلو است. وی از جمله شاگردان سیدکاظم رشتی بود و به دستور وی در کرمان - زادگاهش - اقامت گزید. وی از جمله کسانی است که، پس از مرگ سید، مدعی زعامت شیخیه شد و، به دلیل امکانات

مادی و خاستگاه خانوادگی، بیش از سایر مدعیان، موقعیت داشت و سرانجام نیز فرقه تمام عیار شیخی توسط وی سامان یافت. وی از پرکارترین شیوخ مکتب شیخی به حساب می‌آید. ابراهیمی آثار وی را مشتمل بر ۲۷۸ عنوان ذکر کرده است. (ابراهیمی، ج ۲، ۵۰۵-۱۶۸) ضمناً وی پایه‌گذار شیخیه کرمان نیز به حساب می‌آید و، پس از وی، فرزنداناش طریق شیخی را زنده نگاه داشتند.

۲- سید علی محمد شیرازی

وی فرزند سید رضای یزاز بود که، در سال ۱۲۳۵ هجری قمری، در شیراز، به دنیا آمد و، در سال ۱۲۶۶ هجری قمری، در سن سی و یک سالگی، در تبریز، به دار آویخته شد. سید علی محمد شیرازی از جمله شاگردان سید کاظم رشتی بود که، پس از مرگ وی ادعای زعامت کرد و سپس نیز خود را باب خواند. در آغاز کار و دعوی وی عده زیادی از علمای شیخیه به وی گرویدند و این اساس پیشرفت طریقه وی بود.

سید باب، گرچه در ابتدای امر، تحت شعارها و مبانی فکری مکتب شیخی، دعوت خود را آشکار کرد، بعدها خود مؤسس فرقه جدیدی شد و مهم‌ترین شخصیت شیخی زمان، یعنی محمد کریم خان کرمانی، رده‌های فراوان علیه وی نوشت و او را تکفیر کرد. (بامداد، ج ۵، ص ۱۱۶)

۳- حاج میرزا شفیع ثقة الاسلام و ملا محمد ممقانی (دو مؤلف شیخی آذربایجان)

حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام در سال ۱۲۱۸ هجری قمری در تبریز زاده شد. در سال ۱۲۴۲ قمری برای تکمیل معلومات خویش به عراق رفت و در نجف در حوزه درس شیخ محمد حسن اصفهانی، صاحب جواهر، و شیخ علی فقه و اصول آموخت و سپس در درس سید کاظم رشتی علوم حدیث و تفسیر را تحصیل و تکمیل کرد و به طریقه شیخیه گروید و از پیشوایان شیخیه در آذربایجان شد. (کسروی، ص ۳۰۹ به بعد) آن عده از شیخیه تبریز که تحت زعامت وی بودند، بعدها توسط پسر و نوه‌اش، میرزا علی آقا ثقة الاسلام، ادامه حیات داد. میرزا علی آقای تبریزی ثقة الاسلام در زمان بروز مشروطیت

از عوامل فعال و با نفوذ مشروطه طلبان آذربایجان بود و به هنگام مداخلات روس‌ها در تبریز، در عاشورای ۱۳۳۰ ه‍.ق، به امر صاحب منصب روس، در میدان مشق تبریز، به دار آویخته شد. (بامداد، ج ۳، ص ۲-۲۹۱) شاخه دیگر شیخیه آذربایجان را ملا محمد ممقانی، معروف به حجة الاسلام و از بزرگان علمای شیخیه و از اعظام شاگردان و اصحاب شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، هدایت می‌کرد. وی نیز پس از مرگ سید مدعی نیابت و خلافت او شد و جمعی کثیر از علمای شیخیه، در تبریز و آذربایجان، از وی اطاعت می‌کردند. (اعتضاد السلطنه، ص ۲۳۹) ملا محمد ممقانی در مجلس مناظره و محاکمه سید علی محمد باب، که بر حسب دستور محمد شاه در حضور ناصرالدین میرزای ولیعهد در تبریز منعقد شده بود، ریاست جلسه را بر عهده داشت و به فتوای او و جمعی دیگر باب را تیرباران کردند. (نایب‌الصدر، ج ۳، ص ۳۳۸)

۴- میرزا حسن گوهر و میرزا محیط (شیخیه عتبات)

میرزا حسن گوهر از نام‌جویان اصحاب سید کاظم رشتی بود که، پس از وفات وی، حوزه درس او را اداره می‌کرد و به جای وی تدریس می‌نمود. حاج میرزا معصوم، در طرائق الحقایق، درباره وی می‌نویسد: "پس از فوت سید پیروان او متفرق به دو فرقه شدند و هر دو طرف نقیض، یکی به نام "رکنیه" خوانده شود و دیگری "بابیه" اما مرحوم میرزا حسن گوهر که از خواص مرحوم سید بود انکار هر دو فرقه می‌نمود." (بامداد، ج ۳، ص ۵-۳۹۴) میرزا حسن گوهر، با وجود اینکه خود را نایب و جانشین سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه می‌دانست و به جای وی تدریس می‌کرد، چون فاقد اسباب و وسائل لازمه پیشوایی بود، کارش رونقی نگرفت. شاخه دیگر شیخیه عتبات توسط میرزا محمد حسین کرمانی، معروف به میرزای محیط و از شاگردان و پیروان سید کاظم رشتی هدایت می‌شد که، پس از درگذشت سید، او هم مدعی نیابت و جانشینی سید گردید. میرزا محیط مدت‌ها در کربلا اقامت داشت و تربیت دو پسر سید کاظم رشتی را عهده‌دار

بود. وی نسبت به سایر مدعیان از اسباب و آلات بزرگی چیز زیادی نداشت و تنها در کربلا بود که توانست به نیابت از سید کاظم به زعامت مسلم دست بیابد.

گزارش‌های فوق‌الذکر، به خوبی، نشان می‌دهد که پیروان مکتب شیخی، پس از مرگ دو رهبر اولیه خویش، دچار منازعات درونی شدند و جز بایه، که خود فرقه مستقلی تحت نام دیگری پدید آوردند، بقیه گروه‌ها همچنان تحت نام "شیخیه" به حیات خود ادامه دادند.

ج - تأسیس رسمی فرقه شیخیه

همان‌طور که پیشتر گفته شد، نحله فکری شیخی با شیخ احمد احسائی آغاز شد و توسط شاگرد وی، سید کاظم رشتی، تداوم یافت اما دو رهبر اولیه شیخیه توفیق آن را نیافتند که فرقه‌ای تمام عیار به وجود آورند. در دوره چالش‌های درونی شیخیه، حاج محمد کریم خان کرمانی، مؤسس فرقه شیخیه کرمان، توانست، با تکیه بر امکانات مادی و نفوذ محلی، مکتب شیخی را در قالب یک فرقه تمام عیار سامان بخشد و، بر این اساس، تأسیس رسمی فرقه شیخیه را باید متوجه او دانست؛ زیرا، هیچ‌کدام از مدعیان جانشینی سید و شاخه‌های مکتب شیخی دوام چندانی نیافتند و تنها شاخه کرمان بود که تداوم یافت و، با حیات خود، مکتب شیخی را نیز به یک فرقه مذهبی مبدل ساخت. حاج محمد کریم خان کرمانی برای تأسیس رسمی فرقه شیخی، به‌طور موازی، سه اقدام مهم را به‌عمل آورد: نخست با تدوین عقاید شیخی و نظم و نسق بخشیدن به آن زیرساخت فکری و دستگاه اعتقادی منسجمی برای شیخیه فراهم آورد. کرمانی، با تألیف آثار فراوانی در حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، معادشناسی، نبوت و امامت‌شناسی شیخی، متونی را پدید آورد که شیخیه، بر پایه آن متون، به صورت یک فرقه، تشخیص یافت و توانست، با تکیه بر آن، وجوه اعتقادی ویژه‌ای برای سامان بخشیدن به فرقه‌ای تمام عیار فراهم آورد. جانشینان محمد کریم خان، یعنی شیخ حاج محمدخان

کرمانی و شیخ حاج زین العابدین خان کرمانی، نیز بر همان سنت فکری پدر طریق سپردند و تمامیت دستگاه فکری فرقه شیخی را به منصه بروز و ظهور رسانیدند. دوّمین اقدام حاج محمد کریم خان کرمانی، به منظور تأسیس رسمی فرقه شیخی، مبارزه فکری با دیگر مدعیان و، به قول خود او، "بالاسری ها" بود. وی در جنگی فکری، از یک سو، به نبرد با روحانیون پرداخت و، از سوی دیگر، به نبرد با انحراف باب و پیروان او مشغول شد. و در این میان تمام تلاش خود را به کار برد تا "هویت فرقه ای شیخیه" را در مقابل بالاسری ها و بایان حفظ نماید. سوّمین اقدام کرمانی، سازمان بخشیدن به روابط اجتماعی شیخیه بود. هر فرقه ای برای ماندگاری، علاوه بر دستگاه فکری، نیازمند تشکیلات دینی خاصی است. کرمانی مکتب شیخی را، با گسترش کمی و کیفی و با تکیه بر سازمان و هیرارشی ویژه ای، به یک فرقه مبدل کرد.

توضیحات:

۱ - از جمله، فضل الله روزبهان خنجی، صاحب سلوک الملوک، که به دربار پادشاه ازبک رفت؛ و نیز برخی از علما و روحانیون و صوفیان به هند رفتند.

منابع و مآخذ:

ابراهیمی، ابوالقاسم. فهرست کتب مرحوم شیخ احمد کسائی و سایر مشایخ عظام اعلی الله مقامهم. کرمان: چاپخانه سعادت، [بی تا]

احسانى، شیخ احمد. شرح المشاعر. چاپ سنگی. تبریز: ۱۲۷۸ ق.

احسانى، شیخ احمد. شرح زیارت جامعه کبیره. ج ۱. به اهتمام ابوالقاسم ابراهیمی. کرمان: [بی تا]، [بی تا].

احسانى، شیخ احمد. شرح کتاب الحکمة العرشية. چاپ سنگی. تبریز: ۱۲۷۸ ق.

احسائی، شیخ احمد. جوامع الحکم، ج ۲. چاپ سنگی. تبریز: ۱۲۷۶ ق.

استرآبادی، محمد امین. دانش نامه شاهى. نسخه خطی. تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۱۸۳۶.

- استرآبادی، محمدامین. فوایدالمدینه. نسخه خطی. تهران: کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۲۷۰۶.
- اعتضادالسلطنه. فتنه باب. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۱، ج ۲.
- الگار، حامد. نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس، ۱۳۵۹.
- بامداد، مهدی. شرح رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، ج ۵. تهران: کتابفروشی زوآر، ۱۳۷۱، ج ۴.
- تذکرة الملوك. به اهتمام محمد دبیرسیاقی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- تنکابنی، محمد. قصص العلماء. تهران: علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴.
- حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. دنباله جستجو در تصرف ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹، ج ۳.
- کرمانی، حاج محمد کریم خان. رساله هداية الطالبین. کرمان: چاپخانه سعادت کرمان، ۱۳۸۰، ج ۲.
- کرمانی، حاج محمد کریم خان. مجمع الرسائل فارسی. کرمان: چاپخانه سعادت، [بی تا]
- کسروی، احمد. تاریخ هجده ساله آذربایجان. تهران: امیرکبیر، ج ۸.
- کوربن، هانری. تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه سیدجواد طباطبایی، تهران: کویز، ۱۳۷۳.
- کوربن، هانری. مکتب شیخی. ترجمه دکتر فریدون بهمنیار. تهران: چاپ تابان، ۱۳۴۶.
- مجلسی. مجموعه خطی. تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۱)، شماره ۱۹۱۶.
- میراحمدی، مریم. دین و دولت در عصر صفوی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- نایب‌الصدر شیرازی، میرزا معصوم. طرائق الحقایق، ج ۳، تهران: کتابخانه سنایی، [بی تا].
- نجفی، سید محمدباقر. بهائیان. تهران: کتابخانه طهری، ۱۳۵۷.
- همایونی، مسعود. تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران. تهران: ۱۳۵۵.
- هیئتس، والتر. تشکیل دولت ملی در ایران. تهران: کمیسیون معارف، ۱۳۴۶.